

مقدد بالک نیک مار کیستی

مثالهایی از تناقض؟!

یکی از مثالهای دیگری که دیاک تیسینهای مارکسیم برای اثبات «تناقض» و بی باکی اصل «امتناع تناقض» آورده شده عبارت است از قانون جاذبه سومی. بدین مفهوم که ماده کلی و عمومی قانون جاذبه و گرین از مرکز محوی معنی و مسئله‌ای بحر تناقض نیست، چون در واقع جاذبه همزمان عمل و کش و دافعه مشابه عکس العمل وواکش که در مقدار و اندازه باهم مساوی و در هدف باهم متفاوت و متاکس هستند. تناقض وجود دارد. و این اصل و قاعده سیلابیکی یکی از مظاهر ویرایش روشن تناقض منطق دیاکتیکی است و بنابراین منطق متاثر یک که «عدم تناقض» را باطل می‌داند و ماده «عدم تناقض» را از اصول و روشهای منطق شویش بحساب آورده، غلط باشد!! (۱)

برای پاسخ باین شبهه و اینکه قانون جاذبه تیرین هیچ‌چیز نمی‌تواند دلیلی بر صحت مدعای مارکسینها باشد، کافی است بنگریم که قانون عمل و عکس العمل در دو جسم، قوام و مصداق می‌یابد نه عنوان و تفسیر

جمع شده در یک جسم (۲)

نویز را معکوم بدو را می‌کند و هم‌اگر این اصطلاحاً عمل باکش می‌گویند و در برابر مقدار و تناسب و آثار دستهای مادی نوب (سماوی در اندازه)، آزاد دفع کرده و بطرف ما بر می‌گرداند (متاکس و عکس العمل) که بدان اصطلاحاً عکس العمل باواکش می‌گویند. همانطور که ملاحظه می‌کنیم این جریان هیچ‌گونه ربطی به تضاد درونی اشیاء مورد ادعای دیاک تک علمی ندارد و در جسم واحد و متناقص منع شده و در محتوا و درون آن مدارهای میان ش و اثبات و با این این تفسیر و آن تفسیر وجود ندارد بلکه در مثال بالا از یک طرف متاکس و دستهای مادی نوب فشار آورده و آنرا پشت بدو را در یک کوبد و نتیجتاً، کش را ایجاد می‌کند و از جانب دیگر و در همان مقدار نوب را فشار داده و آنرا بر می‌گرداند و در نتیجه «واکش» بوجود می‌آورد... در حالی که تضاد و تناقض مورد بحث دیاکتیک تیسینهای مارکسیم است که چگونه نمود

۱- حول التناقض/صفحه ۱۲-۱۵ ۲- فلسفا/صفحه ۲۲۷

تکامل و حرکت موجودات را بر پایه تناقض درونی و وجود دویزوی متضاد در داخل شیء، مورد تفسیر و تجزیه و تحلیل قرار دهند و چنین مسئله‌ای با این کیفیت چگونه می‌تواند به دویزوی خارجی که از هر یک از آنها فصل و یژه ای صادر می‌گردد، ربط داشته باشد؟! و ما بروشنی دریافته‌ایم که دو فشار متضادی که عمل و عکس العمل را سبب می‌گردند در دو جسم مورد مصداق می‌یابد و محال است که در یک جسم قوام گیرند، چون باید یکدیگر متاکس و متناقض هستند و این نیست مگر بر اساس ماده «امتناع تناقض»

و اینکه اجتماع تفسیرین ممکن نیست

۴- ایندفعه مارکسینها سراغ فیزیک رفته و چنین پدیده‌اند که میان الکتریسته‌های مثبت و منفی نیز تناقض وجود دارد (۳) پس اینهم یکی از مثالها و نمونه‌هایی که صد مدعای آنها را اثبات می‌رساند اما حقیقت اینست که پدیدار آنها دو خط موازی است و دراز اول: اینطور گمان کرده‌اند که تعبیر الکتریسته مثبت و منفی از قبیل سی و اثبات وجود و عدم می‌باشد و حال آنکه این تعبیر تنها یک اصطلاح فیزیکی و علمی است و دلیل آن نیست که بار الکتریسته مثبت و بار الکتریسته منفی، حقیقتاً باهم متناقض هستند، تناقض نفی و اثبات و یا وجود و عدم!! بلکه مراد الکتریسته مثبت نوع و ویژه‌ای است از الکتریسته که مثلاً بر اثر مالش یک میله شیشه‌ای بر پارچه ابریشم پدید می‌آید و همچنین الکتریسته منفی آن نوع خاص الکتریسته است که مثلاً بواسطه مالش یک میله لاستیکی به پوست گربه بوجود می‌آید... بنابراین هر کدام از الکتریسته‌های مثبت و

۳- حول التناقض/صفحه ۱۲

منفی، نوعی الکتریسته هستند که هیچ‌وجه تناقضی میان آنها وجود ندارد تا همانطور که دیاک تیسینهای مارکسیم گمان کرده‌اند، بتوان یک کدام از آنها را مثبت و معنای واقعی و به مفهوم وجود در وض بود و دیگری را منفی معنای حقیقی و به مفهوم علم! دوم از اینکه میان الکتریسته مثبت و الکتریسته منفی جذب و انجذابی وجود دارد و در حقیقت دو بار مخالف الکتریسته همواره یکدیگر را جذب می‌کنند، دیاک تیسینهای مارکسیم اینطور استنباط کرده‌اند که این خود یک نوع اجتماعی است و بر این اساس رابطه میان دو الکتریسته را به نوعی تناقض تفسیر کرده و آنرا پدیده‌ای از پدیده‌های دیاک تیک بر شمرده‌اند و در حالی که واقع اینست که الکتریسته منفی و مثبت هیچگاه در یک بار جمع نشده بلکه هر کدام از آنها بصورت یک بار مستقل و جدای از یکدیگر، همدیگر را جذب می‌نمایند همانند دو قطب مغناطیسی مستقل و مخالف که یکدیگر را می‌زبایند، آری اگر در یک بار هم الکتریسته مثبت و هم الکتریسته منفی بود و یا یک قطب مغناطیسی هم شمالی بود و هم جنوبی آنوقت تناقض، مصداق پیدا می‌کرد، در صورتیکه حقیقت و واقع غیر از اینست... واقع اینست که تضاد میان الکتریسته مثبت و منفی، نوعی از انواع فعل و انفعالات میان ضدهای خارجی است که هیچ‌گونه نهار تباطی با موضوع دیاکتیک نیک ندارند. و بالاخره مسئله، مسئله دویزوی است که یکی از آنها در دیگری اثر می‌گذارد نه یک نیرو که در محتوای داخلی آن تناقض باشد، آنطور که دیاک تیسینها پدیده‌اند....